

تاریخ فلسفه حقوق

« ۱۳ »

مسلك تاريخى فلسفى يا ايد آليسم برون ذاتى

ايدآليسم برون ذاتى بوسيله شلينگ و هگل معرفى شده که بين ايندو نفر تشابه زياد موجود است . ميتوان گفت فکر اساسى وکلى بهشلينگ تعلق دارد وافتخار تکميل و توسعه آن، بصورت يک سيستم کامل و بى چون چرا ، از آن هگل است . رابطه دويستيم فلسفى دو متفکر مزبور ، بخصوص در آن قسمت که مربوط بکار ما ميشاد ، بسيار روشن و صريح است ؛ درحاليکه شلينگ بندرت وارد فلسفه حقوق شده است ، هگل ، يکى از مهمترين آثار خویش را بآن اختصاص داده .

فردريك شلينگ^۱ (۱۸۰۴-۱۷۷۵) بسيار جوان بود که بکارهاى فلسفى پرداخت . در ۱۷۹۵ ، نوشته کوچکى در فلسفه حقوق ، بنام «استنتاج جديد از حقوق طبيعى»^۲ منتشر ساخت که ، بخصوص ، پرتوى از عقايد فيخته است . در ۱۸۰۰ ، کتاب «سيستم اصالت تصور برترين»^۳ و در ۱۸۰۳ ، «تعليمات در خصوص روشن مطالعه آکادميک»^۴ را انتشار داد . کتاب اخيرداراى اهميت زيادى است چه ، بين ساير مطالب ، افکار سياسى مؤلف را روشن ميسازد .

بطور مختصر ، وضع تفکر شلينگ از قرار زير است : تا آنزمان ، روح را امرى ذهنى ميدانستند چنانکه کانت و فيخته هم بر اين مسلک بودند . شلينگ روح را چيزى برون ذاتى معرفى کرد واولين بروز آنرا طبيعت دانست . بنا بر اين ، طبيعت ، آنطور يکه فيخته ميگفت ، بى جان و همانند يک حد نبوده بلکه يک اصل عامل ، يک کل جاندار ويا يک روحى است که «ميشود» ؛ و تحول طبيعت يک سلسله کوششهاى است بمنظور ايجاد «هن» .

انسان بيان طبيعت ويا چشمى است که طبيعت، بوسيله آن، درخویش تأبل میکند . در اين مقام ، شلينگ طبيعت را هم برون ذات و هم درون ذات معرفى میکنند . قبلاً اهل اسکولاستيک و اسپينوزا اين تفکيک را ، با اصطلاحى مخصوص بخود ، انجام کرده بودند ؛ آنجا که از ذات سازنده و ذات ساخته صحبت ميکردند (طبيعت از آن جهت که خالق است طبيعت از آن جهت که مخلوق است) .

1 - Frédéric schelling - ۲ Nouvelle déduction du droit naturel

۳ - Système de l'idéalisme transcendantal

۴ - Leçons sur la méthode de l'étude académique

تاریخ فلسفه حقوق

طبیعت ، از آن جهت که درون ذات است ، یک مولد نامحدود میباشد که شلینگ آنرا روح عالم نیز مینامد . وی ، بروز آنرا نخست در عالم فیزیکی نباتات ، حیوانات و ، سپس ، در عالم نفس می یابد . همچنانکه برای دنیا یک روح وجود دارد ، برای ملت نیز یک روح وجود دارد که در آغاز یا اساساً فهم نشده و یا بطور ناقص فهم میگردد ؛ و همین روح است که سبب تشکیلات اجتماعی و سیاسی میشود .

چنانکه ملاحظه شد ، در عقیده شلینگ ، برای اولین مرتبه ، ادراک روح ملی یا دسته جمعی طرح ریزی گردید که بعدها ، بخصوص در مکتب تاریخی علماء حقوق ، اهمیت زیاد پیدا کرد (نظریه عادت) . ولی ، همانطوریکه گفتیم ، فقط طرح این ادراک ریخته شد و انتخار گسترش آن از آن هگل است

در نظر ایندو متفکر ، دولت کاملترین مخلوقات روح است ؛ در سراسر فلسفه شلینگ و هگل ، اطاعت کامل از دولت و بطور کلی از اجرای عمل مقرر متجلی است ؛ تا جائیکه در نوشته های شلینگ فرمولهائی می یابیم که جنبه آمرانه و جزمی دارند مانند : «**دولت عبارت از اتحاد ایدآل و حقیقت است**» و یا «**دولت اجتماع آزادی و ضرورت است**» و غیره .

همدوش دولت ، پیکره دیگری وجود دارد که کلیاست . آنجا که دولت در پی واقعیات است کلیسا در پی ایدآلها میباشد ؛ ولی هم دولت هم کلیسا از هر دو عنصر برخوردارند .

باین ترتیب ، شلینگ دولت را بکلیسا نزدیک کرده بآن جنبه روحانی میدهد . از نظر انتقاد ، نمیتوان موضوع فوق را پیشرفت تلقی کرد چه این امر بازگشت بابهامی است که در قلمرو و صلاحیت آندو وجود داشت و فلسفه سیاسی گذشته از آن گذشت و آنرا تصحیح نمود .

ژرژ هگل ۱ از ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ زندگی کرد . وی دیرتر از شلینگ بتألیف و نشر فلسفه خود پرداخت چنانکه کتاب «**پدیده شناسی ارواح**» ۲ او در ۱۸۰۷ ، **دائرة المعارف علوم فلسفی** ۳ او در ۱۸۱۷ و **فلسفه حقوق** ۴ وی در ۱۸۳۱ انتشار یافت . اساس فلسفه هگل **اصالت عقل مطلق** بمعنای برون ذاتی است . وی ، صریحاً ، هر گونه حدی را نسبت بمعرفت انکار میکند و معتقد است که ، حتی ، مطلق قابل شناسائی میباشد .

در نظر کانت ، این طرز تفکر ، نامعقول و متناقض مینمود ؛ چه اگر مطلق قابل شناسائی بود ، همین امر ، اطلاق آنرا از بین برده نسبی میشد . ولی ، هگل ، بتحلیل خردمندانه و دقیق کانت ، در جستجوی حدود معرفت ، توجه نکرد و حتی ، نسبت بوی

Phänomenologie des Geistes - ۲ Georges Hegel . ۱
L'Encyclopédie der philosophischen Wissenschaften - ۳
Grundlinien der Philosophie des Rechts - ۴

تاریخ فلسفه حقوق

نا اندازه‌ای تحقیر روا داشته‌است. از اینجا اولین حقیصه فلسفه هگل، که جزئی بودن آن است، ظاهر میشود.

خصیصه دیگر فلسفه وی، مذهب اصالت ادراک^۱ یا اصالت منطقی^۲ یعنی اتحاد (این همانی) فکر و وجود است. در نظر وی، همه چیز فکر است و خارج از فکر چیزی وجود ندارد؛ اشیاء جز آنچه فکر درباره آنها حکم میکند نیستند؛ صور درون ذاتی معرفت همان صور برون ذاتی حقیقت میباشند. بنابراین، قوانین نجوم نیز توانین فکر هستند (ریاضیات)، یعنی عقل برون ذات شده‌اند. هر چه بوقوع می‌پیوندد جنبشی از فکر و یا فکریست که بحرکت درمیآید. یک جمله معروف از دیباچه کتاب فلسفه حقوق این فیلسوف میگوید: «آنچه حقیقت است عقلی است و آنچه عقلی است حقیقی است». باین ترتیب، وی عدم سازش بین هستی و «آنچه باید باشد» را نفی میکند؛ و حال آنکه شعور باین تضاد موجب آنهمه اضطرابات فکری و کوششهای عظیم متفکرین قبل و تلاشهای بسیار عالی برای بهبودی زندگی انسان بوده است.

بعقیده هگل، هر حادثه روحانی و سزاوار پرستش است چه با فکر یکی است و از اینجا هدف سیاسی فلسفه هگل، که یکسره خوشبینی است، ظاهر میشود؛ چه اگر بخواهیم بطور اطلاق صحبت کنیم، هیچگونه بیعدالتی و تجاوز به حقوق امکان‌پذیر نیست. هگل، همانطوریکه بعلمت جزئی بودن باکانت و فیخته مخالف است، بسبب خوشبینی، از سایر اصحاب اصالت عقل نقادی مانند شوپنهاور و غیره ممتاز میباشند.

دیگراز خصائص فلسفه هگل، مسئله تطوّر است: «هیچ چیز نیست و همه چیز میشود»؛ مبارزه قانون همه چیز است. همین فکر قبلاً، در یونان باستان، بوسیله هرقلیطوس ابراز شده بود: «همه چیز در جریان است» و «جنگ‌مادر و ملکه همه چیز است».

بعقیده هگل، مطلق (یعنی ایده) در سیر از تناقضات، تضادها و تسلسل‌ها بمرحله شدن میرسد. مطلق قابل شناسائی نیست مگر از خلال یک سلسله ادراکات نه یک ادراک تنها که لزوماً یکطرفه و جزئی است. همچنانکه حقیقت ذاتاً بسط و حرکت است سلسله ادراکات نیز بایستی متحرک بوده از افکاری ترکیب شود که بحال حرکت باشند.

این بود روش دیالکتیک، که خصیصه فلسفه هگل است: هر ادراکی یک جنبه است چه بوجه نقیض خود شده موجب یک تناقض میشود؛ از هر برنهاد یک برابر نهاد نتیجه میشود؛ و از اینجا لزوماً ادراک جدیدی بوجود میآید که دوتای اولی را باهم تألیف کرده از آنها میگذرد و تناقض را از میان برمیدارد. ولی این ادراک عالی نیز، بنوبه خود، دچار نقیض میگردد؛ و باین ترتیب مجدداً مواجه با برنهاد، برابر نهاد و با هم نهاد میشویم الی آخر.

تاریخ فلسفه حقوق

هگل در نظر داشت این روش را در هر حقیقت بکار بندد یعنی از راه تناقض و گذشتن از تناقضات عمل نماید. هر ادراک بعدی از ادراک های قبلی غنی تر است، چه آنها را در بردارد؛ پله فوقانی، «حقیقت» پله تحتانی است.

نخستین ادراک، کم معنی ترین و مجردترین ادراکات است و آن وجود بحت بسیط میباشد. آخرین ادراک پرمعنی ترین و کاملترین آنهاست و آن چیز است که خود فکر میکند و یا بهتر بگوئیم فکر مطلق میباشد.

اکنون که خصائص کلی فکر هگل را بیان کردیم، بدقت در ساختمان سیستم مزبور بپردازیم:

درون ذات توسعه جهانی ایده نامیده میشود. هگل در اصطلاح مخصوص بخود میگوید وجود ایده نخست در خود اوست یعنی معرف حقائق مجرد میباشد؛ در مرحله دوم، ایده، از خود خارج بوده در صورتهای زمان و مکان تجلی میکند (مانند طبیعت). در مرحله سوم، ایده درخود و برای خود بوده بخویش بازگشت مینماید و نفس میشود. سپس، این نفس، سیرجدیدی آغاز کرده به نفس درون ذاتی^۱، نفس برون ذاتی^۲ و نفس مطلق^۳ تقسیم میشود.

هر یک از این نفوس بنوبه خود دارای سه درجه یا صورت است. نفس درون ذاتی به روح^۴، وجدان (شعور)^۵ و عقل^۶ تقسیم میشود. نفس برون ذاتی تحت سه صورت حقوق^۷، اخلاق^۸ و آداب^۹ (عادات) جلوه میکند که این اصطلاحات، چنانکه بزودی خواهیم دید، دارای معنای مخصوصی میباشد.

وبالآخره نفس، تحت سه صورت به مرتفع ترین قله مطلق دست مییابد که عبارتند از: صنعت^{۱۰}، دین^{۱۱} و فلسفه^{۱۲}. در این سه صورت عالی، نفس با خود سازش کرده اتحاد کامل بین درون ذات و برون ذات وجود دارد.

معدالک، صنعت و دین جزطبیعه فلسفه نمیشوند؛ ایندو فلسفه هستند که «میشود». رابطه ای که سه اصطلاح فوق را بهم پیوند میدهد مانند رابطه ای است که فیما بین اشراق^{۱۳}، تصور^{۱۴} و ادراک^{۱۵} موجود است.

اینک لازم است توضیحاتی درباره آن قسمت از سیستم هگل که مربوط بموضوع ماست، یعنی نفس برون ذاتی، علاوه کنیم.

نفس برون ذاتی، چنانکه گفتیم، ابتدا در حقوق تجلی میکند. بعقیده هگل، «حقوق وجود اراده آزاد است» و عبارت دیگر حقوق آزادی تجسم یافته و یا وجود خارجی آزادی است. اراده انسان اساساً آزاد است؛ آزاد است از این جهت که اراده است.

۱ - L'esprit subjectif - ۲ - L'esprit objectif - ۳ - L'esprit absolu - ۴ - L'âme
 ۵ - La conscience - ۶ - La raison - ۷ - Le droit - ۸ - La moralité - ۹ - Les mœurs - ۱۰ - L'art
 ۱۱ - La religion - ۱۲ - La philosophie - ۱۳ - L'intuition - ۱۴ - La représentation - ۱۵ - Le concept